

جایگاه ادب و کلام در ساختار مدیران

یدالله چوپانی^۱

تاریخ پذیرش : ۹۷/۱۲/۱۶

تاریخ دریافت : ۹۷/۱۰/۳۱

چکیده

عنصر ادب، زینت تمام قد زندگی و نشان شرافت انسانی و نماد کمال عقل افراد است. خالق زیبایی ها، انسان را با صورت و سیرت خاص آفرید و لازمه سیرت او ادب و خُلق زیبا در عرصه فردی و اجتماعی است که قابلیت زایش و رویش دارد. آحاد انسان به طور اعم و مدیران و رهبران جامعه به طور اخص می بایست نه تنها در تربیت صحیح خویش تلاش و خود را به ادب و خُلق احسن آراسته نمایند بلکه باید در به کارگیری مؤلفه های موجود، زمینه شکوفایی، توسعه و رشد دیگران را فراهم آورند. مسلماً پیشرفت و دست یافتن هر سازمان و یا مؤسسه ای به اهداف مورد نظر، منوط به احراز خرد جمعی و مألوف شدن مدیران و افراد سازمان به انگاره های ادب در حوزه رفتار و کلام پسندیده و... می باشد. در این نوشتار سعی شده است به روش کتابخانه ای و روایی - توصیفی، و به قدر ممکن به نقش زیور و زینت ادب در ساختار خُلق کلام و بسط حُسن محاوره در توفیق مدیران جامعه از منظر برخی ادیبان و صاحبان سخن که به نوعی فاخر از متون دینی وام جسته اند، بپردازد.

کلید واژگان: ادب، زبان، سخن، گزافه گویی، مدیریت و رهبری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

زبان از مهم ترین و اساسی ترین وسایل پیدایش و گسترش و تکامل تمدن و فرهنگ انسان است. زیرا به وسیله زبان است که می توان علم، فن، آداب و رسوم را از نسلی به نسل دیگر انتقال داد. به بیان دیگر، ما پیوسته در طول حیات خویش، مفاهیم و مقولات خود را از فرهنگ خود یا فرهنگ گروهی، که بدان متعلق و منتسب هستیم، کسب می کنیم. پس ساختار زبان، خواه به اوضاع حقیقی اشاره کند یا تصورات و اوهام، اولاً: ساختار تازه ای را بر اساس نیازهای فرد یا گروه و جامعه، تشکیل می دهد؛ و ثانیاً: بخش عمده رفتار فرد را در ارتباطش با محیط طبیعی و با مردم و حتی با خویشان، سازمان می بخشد. بنابراین، هر اندازه زبان و کلام از شیوایی و فصاحت لازم برخوردار باشد می تواند به همان اندازه در اصلاح رفتار خود و به طبع در رفتار مخاطب تأثیر بگذارد. البته در این راستا رهبران و مدیران جامعه به دلیل مسئول بودن در برابر آحاد مردم و مطالبات منطقی آنان، از جمله رشد و پویایی جامعه ای که در آن زندگی می کنند، ناگزیرند به بهترین شیوه ممکن به اهرم کارآمدی زبان کلامی و غیر کلامی به طور اعم و زبان کلامی به طور اخص به درستی و شایستگی تمام تکیه کنند. حال برای تبیین و میزان اثربخشی زبان به عنوان یک موهبت الهی در تعامل و تعالی افراد با یکدیگر به برخی موارد مرتبط با این موضوع اشاره می شود.

۲. بحث

۲.۱. زبان و آیین سخن گفتن

زبان ابزاری است که آدمی را توانمند می سازد تا مفاهیم و اندیشه هایش را به دیگر هموعان انتقال دهد و پرسشگری آغازیده، بیاموزد و بیاموزاند؛ ابزاری است که حال درون را در بیرون متجلی می سازد و می نمایاند که آدمی جوهر فروش است یا پيله ور. امیر بیان و مولای مؤمنان، علی (ع) می فرماید: «المرءُ مخبوءٌ تحت لسانه» (نهج البلاغه، ۱۳۵۱: ح ۱۴۰)

نطق به معنی سخن گفتن و از مقوله لفظ است. شگفت آن که این لفظ در جای تفکر نشسته است و علم یا صنعتی را که راه و رسم اندیشیدن درست و قواعد تفکر را بیان می دارد، وامدار خود کرده است. منطق مصدر میمی و به معنای سخن گفتن است. اکنون سؤال این است که سخن گفتن چه رابطه ای با تفکر و اندیشیدن تواند داشت. بعضی از دانشمندان، فکر را مقدم بر زبان دانسته اما برخی دیگر این تقدم را مورد تردید قرار داده اند. در هر حال قدر مسلم این است که زبان و فکر یا لفظ و معنی، لازم و ملزوم یکدیگرند. کسی که فکر می کند، در باطن خود با مخاطب های نامرئی سخن می گوید. با آزمایش هایی می توان معلوم داشت که این شخص اگر چه ظاهراً ساکت و صامت است لیکن جهاز صوتی او در حرکت است یعنی با الفاظ خیالی حرف می زند» (سیاسی، ۱۳۱۷: ۴۷۲).

ملاصدرا؛ معتقد است مبدأ زبان تعقل، و در مرحله پایین تر تخیل است. این مطلب اهمیت تعقل و شناخت عقلانی را به عنوان مبدأ زبان می رساند، حتی در مرتبه پایین تر زبان، سخن گفتن حداقل بر اساس تفکر تخیلی است - یعنی

فکری که از قوه خیال برخیزد. اما به سخن و کلماتی که بدون فکر و تنها از روی تقلید بیان شود، اصلاً زبان اطلاق نمی‌شود، و انسان متکلم در آن صورت، همانند طوطی، ناطق محسوب نمی‌شود. « (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ۸/۷)

بر این اساس در می‌یابیم که موشکافی‌های عالمان و نقد و بررسی ناقدان و پرسش و پاسخ طلبی پژوهشگران و ارائه آرا و نظریات به دیگران و ... تنها در پرتو سخن میسر است و بس، و حکیم نظامی بی‌راه نرفته است که می‌گوید:

نیست در این کهنه نو خیزتر موی شکافی ز سخن تیزتر

تجربه نشان داده است که هرگاه زبان جنبه هنری یافته است و به بیان دیگر با هنر آمیخته، و قلمرو جدیدی به نام ادب فراهم آورده است، توانایی شگرفی به آدمی بخشیده است به گونه‌ای که ذهن با استفاده از الفاظ و حرکت‌های ذهنی (= فکر) معانی خوب را پرورانده و معانی خوب نیز الفاظ زیبا و سنجیده را طلبیده است تا زمینه دیگری به نام ادب فراهم آورده است.

چون که نسخه سخن سرسری هست بر گوهریان گوهری
نکته نگهدار ببین چون بود نکته که سنجیده و موزون بود

(نظامی، ۱۳۶۲: ۲۰)

فرق است بین سخن گفتن و خوب سخن گفتن. با سخن گفتن ارتباط برقرار می‌کنیم و با خوب سخن گفتن در محدوده برقراری ارتباط نمی‌مانیم، بلکه در درون شنونده نفوذ کرده، جانی تازه و شوری انگیزاننده در او می‌دمیم. با زبان اندیشه را انتقال می‌دهیم و با ادب، عاطفه و احساس را هم به همراه اندیشه در جان مخاطب می‌نشانیم. زبان با سر سخن می‌گوید و ادب با سر؛ آن با گوش و این با دل. کوتاه سخن آن که با ادب می‌توان درون را کاوید و به اعماق جان راه یافت همان گونه که ادیبان این دیار با جان مردمان سخن گفته و در سفته اند.

این نوشتار، تلاشی است برای نشان دادن نقش ادب در عرصه رهبری Leadership و مدیریت Management و این که چگونه می‌توان در روابط انسانی در محدوده خشک و بی‌عاطفه ارتباط نماند، بلکه با تکیه بر گنجینه ادبیات این مرز و بوم و استفاده از آن با ایجاد انگیزش و ارتباط عاطفی و روحی و روانی با جان مخاطبان سخن گفت و نتایج سودمند گرفت.

اگر علوم را به دو دسته تولیدی و مصرفی تقسیم کنیم؛ یعنی دسته‌ای از علوم را که جنبه نظری و تئوریک دارند و کارشان ساختن قانون است مانند فیزیک و شیمی و ریاضی علوم تولیدی بنامیم، و علوم دیگر را که مصرف‌کننده تولیدات علوم دسته اول هستند علوم مصرفی، علمی هم چون مدیریت و سیاست از زمره این علوم بشمار می‌آیند. علوم مصرفی به خودی خود تئوری و قانون نمی‌سازند بلکه تئوری‌ها و قوانینی که در علوم تولیدی است وام گرفته و در مقام عمل به کار می‌برند. علم مدیریت مصرف‌کننده تولیدات علمی هم چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی،

اقتصاد و ... است. آن چه در این مکتوب آمده، بیان این مهم است که ادبیات نیز تئوری ها و قوانینی دارد که به کارگیری آن ها نقش بسزایی در بهینه ساختن غایت این علم (مدیریت) خواهد داشت.

تمامی علوم برای بیان قوانین و تئوری ها و تعریف و اعمال آن ها نیازمند به کارگیری زبان هستند. برخی از علوم نیازشان به زبان از این نیز فراتر رفته و چگونگی به کارگیری آن به گونه ای است که دستیابی به فواید و غایت آن علوم را سهل با ممتنع خواهند ساخت. به دیگر سخن به کارگیری بهینه و عاقلانه زبان، آدمی را به گنج مقصود خواهد رساند و به کارگیری غافلانه و پست زبان رنج دوری از مقصود و سختیابی آن را به همراه خواهد داشت!

ای زبان هم گنج بی پایان تویی ای زبان هم رنج بی درمان تویی
هم صغیر و خدعه مرغان تویی هم بلیس و ظلمت کفران تویی
ظالم آن قومی که چشمان دوختند از سخن ها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کند روبهان مُرده را شیران کند

(محمد بلخی، ۱۳۳۵: ۴۶)

نیاز رهبر و مدیر به ادبیات کم تر از نیاز او به روان شناسی و جامعه شناسی نیست، بخصوص اگر بدانیم که برخی از شاخه های ادبی مانند زبان شناسی تا چه حد با علمی مانند روان شناسی و جامعه شناسی و تاریخ ارتباط نزدیک یافته است.

اگر مدیریت را « علم تلفیق و به کارگیری بهینه منابع برای رسیدن به مقاصد سازمان » بدانیم، رهبری نسبت به آن رابطه عموم و خصوص مطلق را خواهد داشت، زیرا رهبری در سطح وسیع تر « علم تلفیق و به کارگیری منابع برای نفوذ در مردم و هدایت آنان به تلاش راغبانه برای دستیابی به هدف و مقصود مشترک » خواهد بود و از آن جا که انسان ها به عنوان یکی از منابع اصلی در مدیریت و مخاطب اصلی در رهبریت توانمند بود، چگونگی ارتباط با آنان از اهمیت بسیاری برخوردار است و در این جاست که ادبیات نقش مؤثر و بسیار مهمی را در این ارتباطات یا روابط انسانی به عهده دارد و شاید توجه به همین نکته است که پادشاهان، وزیران، امیران و حاکمان بسیاری را بر آن داشته است تا دربار و درگاه خویش را بر ادیبان و سخنوران گشوده و مقدم آنان را با صله های گران گرامی دارند.

توصیه فرخی سیستانی را به سلطان محمود در ضرورت حضور سخنورانی هم چون ممدوح سخنور شاعر در دربار، در اشعار زیر می بینیم :

سود خلق است بر شاه سخن گفتن او اینت سودی که نیامیزد با هیچ زبان
همه آن گوید کزاده از غم برهد کار دشوار شود بر دل سلطان آسان
هر زمان ممتحنی را برهاند ز غمی هر زمان کشتنشی را دهد از کشتن امان
به حدیثی که شبی کرد همی پیش ملک عالمی را برهانید ز بند احزان

(فرخی، ۱۳۳۵: ۳۰۲)

با حضور این سخنوران در مراکز قدرت و تصمیم گیری، زمینه ای فراهم شد تا این حاکمان با نفوذ در مردم پیش از پیش بر آنان حکم رانده و آنان را راغبانه به سوی هدف های خاصی که داشتند هدایت کنند. از سوی دیگر مردم نیز نسبت به آنان مطیع و رام و برای اجرای فرامین سر از پای نشناسند و با رغبت تمام دل در گرو حکم حاکم نهاده و در این راه از نثار جان نیز دریغ نورزند. این همان چیزی است که رهبران مستبد و اقتدارگرا برای رسیدن به آن تلاش می کردند؛ رهبرانی که می خواستند به قدرت و رهبری خود جنبه تقدس بخشیده و مخالفت با آن را گناه عظیم بنمایانند. بی گمان کسانی چون محمود و مسعود غزنوی که شاعران و سخنوران سترگی را به دربار خویش جذب کرده بودند، تنها انگیزه شان ارضای نیازهایی که به حالات نفسانیشان محدود می شد نبود بلکه علاوه بر ارضای نیاز به ستایش و ممدوح واقع شدن در جستجوی این نیز بودند که خویشان را با کلام آنان در چشم مردمان به گونه ای جلوه دهند که یا از سر لطف و محبت و یا قهر و سطوت دل های آنان را به بند کشند و به جانب خویش متمایل سازند و از طغیان و سرکشی باز دارند و این نیز فراهم نمی آمد مگر با آمیختن در کلام سخنوران و شاعرانی که هنر نفوذ در زوایای پنهان آدمیان را خوب می دانند.

با حضور این سخنوران، کارهای اینان نیز موجه قلمداد می شد و مردمان از طغیان و سرکشی سر باز زده و می پنداشتند که هر چه این خسرو کند شیرین بود. هنر فرخی سیستانی در توجیه جنایات محمود غزنوی و کشتار شیعیان در حمله به ری و لباس پوشاندن بر آن را در ادبیات زیر می بینیم:

ری را بهانه نیست نباید گرفت پس وقتست اگر به جنگ سوی ری کشد عنان

این جا همی یگان و دوگان قرمطی کشد زینان به ری هزار بیابد به یک زمان(همان)

هنر این ابیات تنها پوشاندن جامعه جهاد بر قامت سلطان نیست بلکه از جهت روحی و روانی نیز تهدید هنرمندانه ای است که سطوت و شکوه و هیبت او را در دل مردمان می نشاند تا آنان حساب کار خودشان را کرده و دست از پا خطا نکنند؛ تهدید هنرمندانه او را بنگرید!

ای ملک گیتی، گیتی تر است	حکم تو بر هر چه تو خواهی رواست
از پی کم کردن بد مذهبان	در دل تو روز و شب اندیشه هاست
ایزدکام تو به حاصل کناد	ما رهیان را شب و روز این دعاست
تا سر آنان چو گیتا بدروی	کایشان گویند جهان چون گیاست
دار فرو بردی باری دویست	گفتی کاین در خور خوی شماست
هرکه از ایشان به هوا کار کرد	بر سر چوبی خشک اندر هواست(همان)

عنصری، شاعر و سخنور دیگر دربار محمود غزنوی نیز در مذهبی جلوه دادن غارتگری های محمود این گونه سخن می گوید:

بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد
 از آن که تربت گرگانج و شهر و برزن او
 ز بهر نصرت دین محمد مختار
 مقام قرمطیان بود و معدن کفار
 (صالح رامسری، ۴۰:۱۳۶۰)

اینان سخنورانی بودند که در تحکیم پایه های قدرت مستبدان و دیکتاتوران و تضعیف روح مبارزه و طغیان مردمان در برابر آنان نقش اساسی داشته اند. استدلال های آنان را بنگرید!

کردگار از ملک گیتی بی نیاز است ای ملک ملک تو بود اندر این گیتی مراد کردگار. (همان)

این ابیات کفر آمیز تنها برای مجاهدان دروغین مردم فریب می تواند دل انگیز باشد. توجیهات آنان را بنگرید:

بوقت شاه جهان گر پیمبری بودی دویست آیت بودی بشأن شاه اندر (فاریابی، ۱۳۹۷: ۶۴)

این استدلالات و ابیات، مردمان را به بندگی بی چون و چرا می خواند. نصراله منشی در دیباجه کلیله و دمنه می گوید:

« و روشن گردد که هر که دین او پاک تر و عقیدت او صافی تر، در بزرگداشت جانب ملوک و تعظیم فرمان های پادشاهان مبالغت زیادت واجب شمرد و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از ارکان دین پندارد و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد. »

برخی از اینان نه تنها ممدوح خویش را ثمره خلقت و خلاصه مخلوقات می نمایانند:

حجت یکتا خدای و سایه وی است طاعت او کرده واجب آیت فرقان. (همان)

بلکه خلقت آنان را هم از عنصری دیگر معرفی می کنند:

آن که نبود او نژاد آدم چو او نیز نباشد اگر نگویتی بهتان

خلق همه از خاک و آب و آتش و بادند وین ملک از آفتاب گوهر ساسان (همان)

اینان چنین می نمایانند که تمامی عالم خدمتگزار و پرستار اوامر آنان است و اندیشه، با تمام کروفرش اگر نه کرسی فلک را هم زبر پا قرار دهد بر رکاب این حاکمان بوسه نیز نتواند زد.

نه کرسی فلک نهد اندیشه و زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند (همان)

از سوی دیگر، سخنوران خردمندی چون شیخ اجل سعدی نیز با حضورشان در دربار این حاکمان آنان را به عدل و داد فرا خوانده و این قیمتی در لفظ دری را در پای خوکان آزمند قدرت و اقتدار بی خردانه نریخته بلکه به گوش آن سخنوران بی قدر نیز خوانده اند که:

چه حاجت که نه کرسی آسان نهی زیر پای قزل ارسلان

مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه

بطاعت بنه چهره بر آستان که اینست سر جاده راستان

اگر بنده ای سر بر این در بسته
کلاه خداوندی از سر بنه
بدرگاه فرمانده ذوالجلال
چو درویش پیش توانگر بنال
گاه پروردگارا توانا تویی
توانا و درویش و دانا تویی
نه کشور خدایم نه فرماندهم
یکی از گدایان این درگهم
تو برخیز و نیکی دهم دسترس
وگرنه چه خیر آید از من به کس
دعاکن بشب چون گدایان بسوز
اگر می کنی پادشاهی بروز (سعدی، ۱۳۶۲: ۲۰۹)

و بدین سان، سخن و سخنوری را در خدمت کمالات انسانی و ارزش های الهی قرار داد و با جهت دادن به رهبران جوامع به آنان یادآور می شود که هنر آنان زمانی بر ایشان سود آور خواهد بود که سر از عدل و داد نیچند و خود به فرمان داور گردن نهند تا دیگران را نیز فرمانبر خویش ببینند:

تو هم گردن از حکم داور هیچ
که گردن نیچد ز حکم تو هیچ
چو حاکم به فرمان داور بود
خدایش نگهبان و یاور بود (همان)

حضور سخنورانی چون سعدی، مطلوب شاهان و حاکمان خردمند و آزاد اندیش بودند و حضور سخنورانی چون عنصری و عسجدی و فرخی و ... مطلوب بی خردانی سلطان نام چون محمود که با شیوه اقتدارگرایانه خود، مردم را به اطاعت محض فرا می خواندند. از این دو گروه که بگذریم اطرافیان این شاهان و حاکمان نیز حضور سخنوران را به فال نیک گرفته، به هنگام رخدادها و حوادث و خشمناکی و سرمستی شاه یا حاکم دست به دامان اینان می زدند تا با سخنان سنجیده و بجا آنان را از تصمیمات شتاب زده و نابجا باز دارند و با بیانات دلبرای حکیمانه، آنان را به عدل و داد فرا خوانند و بدین گونه سعادت حاکم و رعیت را فراهم آورند یا بالعکس آنان را در جهت منافع خود سوق دهند و از تصمیمات اصولی و مردمی باز دارند و زمینه را برای رسیدن به مطامع نفسانی خود فراهم سازند. در اینجاست که تنها کسانی می توانند سودمند باشند که نه امید نان دارند و نه بیم جان و سعدی وجود ناصحانی این چنین را برای حاکم و پادشاه ضروری می داند:

« نصیحت پادشاهان کسی را مسلم است که بیم سر ندارد و امید زر » (همان، گلستان، ۱۹۲)

سعدی از آن جا که منزل شناس است و موحد، حق گویی را برای خسروان حقایق شنو گوشزد می کند و خود نیز همین شیوه را در پیش می گیرد:

براه تکلف مرو سعديا
اگر صدق داری بیار و بیا
تو منزل شناسی و شه راهرو
تو حقگوی و خسرو حقایق شنو (همان، بوستان، ۲۰۹)

او رسالت خود و سخنوران دیگر را نصیحت مشفقانه و پند حکیمانه می داند نه مداحی و پروراندن قوه خودبینی و خود پسندی. دعوت به بندگی و دینداری و اطاعت از خالق و عدل و دادگستری می کند و نه مداحی و چاپلوسی و تملق پروراندن قوه خودبینی.

این نکته مسلم است که مدیریت در گذشته بدین گونه که امروز در عصر حاکمیت ماشین و تکنولوژی و وجود سازمان ها و مؤسسات و ... می بینیم، مطرح نبوده و این موضوع چیزی متحدث و امروزی است.

امروز مدیریت به شکل مدون و قانونمند درآمده و دانشی را به وجود آورده که قوانین آن قابل تعمیم، اجرا، نتیجه گیری و ارزیابی دقیق است؛ قوانین این علم هم چون قوانین دیگر علوم قابلیت اثبات و ابطال پذیری خود را نشان داده و با استفاده از تولیدات علوم دیگر روز به روز فرجه تر می شود. به گمان نگارنده بحث علم یا هنر بودن مدیریت نیز با توجه به مصرفی بودن این علم به سادگی فهمیده می شود، زیرا هنر نیز یکی از تولیدات خارجی است که در علم مدیریت در کنار روانشناسی، اقتصاد و ... مورد استفاده قرار می گیرد. هم چنان که فیزیک و شیمی تولیدات خام و مواد اولیه خود را در اختیار علمی هم چون طب قرار می دهد، هنر نیز تولیدات خود را در اختیار برخی از علوم از جمله مدیریت قرار می دهد و هم چنان که نباید در علم بودن طب شک کنیم یا آن را با فیزیک و شیمی و ریاضی که علوم تولیدی هستند خلط کنیم در این جا هم علم بودن مدیریت نمی تواند مشکوک باشد.

پیش از شکل گیری اصول و قواعد مدیریت، رهبری عهده دار اداره امور بود و از آن جا که جوامع بشری هنوز وارد دوران صنعتی نشده بود، مدیریت در قالب رهبری و به گونه فردی - دستوری نمایان می شد، به گونه ای که فرد از موضع قدرت دستور داده و زیردستان نیز باید اطاعت می کردند که این اطاعت نیز یا از روی میل و رغبت باطنی بود و یا به اکراه و از سر عجز و ناتوانی و شیوه کنترل امور نیز به گونه Reporting یا گزارش دهی بود.

حاکم پس از دستوری که صادر می کرد با استفاده از جاسوسان و مشرفان و بازرسان تلاش می کرد تا از روند امور با خبر شود و از تعلل در انجام دستور یا تخلف از آن جلوگیری کند. خواجه نظام الملک در شیوه ملک داری چنین می گوید:

« واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش بر رسیدن و اندک و بسیار آن چه رود بدانستن ، اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستمکاری حمل کنند و گویند: فساد و دراز دستی که در مملکت می رود یا پادشاه می داند یا نمی داند، اگر می داند و تدارکی و منعی نمی کند آن است که هم چون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است و اگر نمی داند بس غافل است و کم دان و این هر دو معنی نه نیک است ؛ لابد به صاحب برید حاجت آید و به همه روزگار پادشاهان در جاهلیت و اسلام به همه شهرها برید داشته اند تا آن چه می رفته است از خیر و شر از آن بی خبر نبوده اند چنان که اگر کسی مرگی یا تو بره ای کاه به ناحق سته است از کسی به مسافت پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده است و آن کس را ادب فرموده است تا دیگران بدانستند که پادشاه بیدار است و همه جای، کارآگاهان گذاشته است. » (طوسی، ۱۳۴۴: ۶۷-۶۸)

در آغاز، دیدگاه و نقش ادیبان و سخنوران را در باب تدبیر جامعه در دورانی که مدیریت در قالب رهبری و براساس سیستم مذکور بوده است، مورد بررسی قرار داده و سپس نوشته های بعدی روش های بهینه سازی روابط انسانی در رهبری و مدیریت را بر اساس زبان ادبی و هنری بیان خواهیم کرد.

هم چنان که گفته آمد، سعدی از کسانی است که با حضور در دربار و سخن گفتن دربار ، دیدگاه خویش را در باب رهبری و ویژگی های آن و چگونگی هدایت مردم برای رسیدن به هدف مشخص کرده و نقشی پا برجا از خویش بر جای نهاده است. از دیدگاه سعدی، رهبری دو ویژگی دارد: اول بزرگی و زبردستی به دلیل قرار گرفتن در بالاترین موقعیت اجتماعی و دیگری قدرت حکمرانی که به جهت برخورداری از این موقعیت حاصل شده است. از آن جا که سعدی فردی مسلمان است و اسلام، بزرگی را از آن خدا می داند و بس، و پادشاهی حقیقی از آن اوست و جز او همه عاجزند و ناتوان و تنها او قادر است و جاودان، لذا این بزرگی و قدرت برای غیر او (خدا) اعتباری است و حکمرانی از ذات شخص بر نمی خیزد بلکه این قدرت حکومت به واسطه غیر یعنی موقعیت اجتماعی حاصل آمده است و اگر اجتماع او را پذیرا نباشد و بر مسند بزرگی ننشاند، این ویژگی ها نیز از او روی گردان خواهد شد و از آن جا که جامعه اسباب بزرگی را برایش فراهم آورده و بر جای بزرگان نشانده است، پس نباید فریفته و فتنه مقام و موقعیت و قدرت اعتباری شود و به این ملک نوبتی شادی کرده و خود را آزاد تصور کند که هرگونه می خواهد عمل کند، بلکه به تعبیر سعدی شکر نعمت بجای آورد که آن نیز چیزی نیست جز نیکویی کردن بر زبردستان:

چون خداوندت بزرگی داد و حکم خرده از خردان مسکین در گذار

چون زبر دستیت بخشید آسمان زبردستان را همیشه نیک دار

شکر نعمت را نکوئی کن که حق دوست دارد بندگان حقگزار (سعدی، ۱۳۶۲: ۷۲۴)

و به بیان شریعت: « أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ عَلَيْكَ » (قصص، ۷۷)

یکی از بامدهای سخن سعدی در ارتباط با حاکمان زمانش، القا یا تفهیم این معناست که رهبری موقعیتی برای جامعه عمل پوشاندن به خواسته های نفسانی و حوائج غیر مشروع نیست بلکه موقعیتی است برای شکرگزاری، و شکرگزاری نیز چیزی نیست جز قراردادن هر چیز در جای خود. به بیان دیگر عدل ورزی، و حقگزاری که سعادت دنیوی و اخروی نیز در گرو همین است و بس و بدین گونه آنان را از فریفتگی به قدرت و به بندگی کشاندن مردمان و امر و نهی و گیر و دار بی امان و فساد و ستمگری باز داشته و یادآور می شود که:

بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا در نبندد هوشیار

ای که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

این که در شهنامه ها آورده اند رستم و روئینه تن اسفندیار

تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است و نیا یادگار

این همه رفتند و مای شوخ چشم هیچ نگرفتیم زایشان اعتبار (همان)

سعدی با یاد آوردن گذشته و آینده آدمی می خواهد او را باورمند سازد که راه رسیدن به کمال و قدرت بی زوال، استفاده درست و بهینه از قدرت و موقعیت است و این دو نیز به خودی خود پایدار نیستند ولی می توانند آدمی را به آن چه پایدار است رهنمون شوند:

ای که وقتی نطفه بودی بی خبر	وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ	سرو بالای شدی سیمین عتذار
هم چنین تا مرد ناآور شدی	فارس میدان و صید و کارزار
آن چه دیدی برقرار خود نماند	وین چه بینی هم نماند برقرار
این همه هیچ است چون می بگذرد	تحت و بخت و امر و نهی و گیرودار
نام نیکو گر بماند ز آدمی	به کز او ماند سرای زنگار (همان)

سعدی بر خلاف مداحان قدرت، اگر مدح هم می کند مدحش جهت دار است و آسمان و ریسمان نمی بافد، بلکه به جای به افلاک رساندن این خاک با لاف و گزاف، راه رسیدن به افلاک را به او می نمایاند و یادآور می شود که « ای که دستت می رسد کاری بکن. » :

بی صورت بگرد بدست عالم	وزین صورت بگردد عاقبت هم
عمارت با سرای دیگر انداز	که دنیتا را اسامی نیست محکم
فریدون را سر آمد پادشاهی	سلیمان را برفت از دست خاتم
به نبشی می زند دوران گیتی	که آن را تا قیامت نیست مرهم
به نقل از او ستادان یاد دارم	که شاهان عجم کیخسرو و جم
ز سوز سینه فریاد خواهان	چنان پرهیز کردند که از سم
چنین پند از پدر نشنوده باشی	الا گر هوشمندی بشنو از عم
چو یزدانست مکرم کرد و مخصوص	چنان زی در میان خلق عالم

که گر وقتی مقام پادشاهیت نباشد هم چنان باشی مکرم (همان، ۷۲۵)

بدین گونه در می یابیم که سعدی تلاشی می کند تا دید وسیعی به زمانداران جامعه بدهد تا قدرت پست و مقام چند روزه دنیا آنان را نفریبند و در سرای پست و مقام، رحل اقامت نیفکنند و مستند ناپایدار را پایدار نپندارند، بلکه از آخر کار بیندیشند و دیدار خداوندگار، که مباد از آه دل ستمدیدگان شرمسار و خجل و سر افکنده و پای در گل بمانند و پس از این دید کلی و وسیعی به حاکم می دهد؛ یعنی نگرش کلی به انسان و جهان و درک این معنا که حکمران اصلی و با لذات خداوند است و همه چیز از اوست و به او نیز باز می گردد. هم چنین تلاش می کند تا ریشه های

خودبینی و خود پسندی و خود محوری و دیکتاتوری را در روح و جان حاکم سرکوب و متوقف سازد و از رشد روزافزون رذائلی که برخاسته از سرمستی قدرت است باز دارد :

مرد را رسد کبریا و مستی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

یکی را به سر بر نهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت (همان، ۲۰۲)

مقام کبریایی و بزرگی از آن اوست و کس را جز او نرسد که تکبر ورزد و منیت کند زیرا به قول مولانا جلال الدین:

نردبان خلق این ما و منی است عاقبت زین نردبان افتادنی است

هر که بالاتر رود ابله تر است کاستخوان او بتر خواهد شکست. (محمدبلخی، ۱۳۳۵: ۴۰۷)

مقام و موقعیت حقیقی و عظمت و شکوه واقعی از آن کسی است که ملکش قدیم است و ذاتش غنی؛ یعنی آن کسی که از خود شه بود و نه آن که به مخزن ها واسپه شه شود یعنی بواسطه اغیار و فهم این موضوع مقدمه ای است برای این که دریابند از آن جا که آن لطیف کرم گستر کار سازد و دادگستری بی نیاز جز داد نمی ورزد و جز عدل نمی پسندد، آنان نیز باید هم چون ولی نعمت خود بیداد نوزند و جز عدل نپسندند و این مهم ترین چیزی است که بقای آدمی و سعادت او و دیگر همنوعانش را در این جهان فانی و آن سرای باقی تضمین می کند. هم چنین دستیابی رهبر و مردم به اهداف مشروع نیز زمانی ممکن است که انانیت از میان رود و عدالت به جای آن بنشیند و حاکم و زمامدار، خلق را در خدمت خود نخواهد بلکه خود را در خدمت خلق بداند و عبادت را چیزی جز خدمت خلق نداند و این ها همه زمانی ممکن است که این نکته شیرین را در جان بنشانند که:

بندگی او به از سلطانی است که « انا خیر » دم شیطانی است (همان)

این اساس کار است و کارها از این جا نظام می گیرد. در حدیث نبوی آمده است: « سیدالقوم خادمهم. »

فهم این سخن برای دل‌بستگان به دنیا و مافیها مشکل است، ولی راه این است و جز این نیست که تنها در سایه بندگی خداوند، کمال آدمی حاصل می آید و کارها نظام می گیرد:

کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی (شبستری، ۱۳۶۱: ۴۰)

تنها بنده خداست که خود را به عبادت معبود مؤظف می داند و عبادت را جز خدمت به خلق نمی داند و خدمت به خلق هم همانا برقراری قسط و عدل در میان مردمان است. وقتی کارها براساس قسط و عدل نظام یافت و زبردستان گرد ستمکاری نگشتند، هیهات که زبردستان نیز با ستم در پیوندند. عدل اساس استحکام و استواری جامعه است و به تعبیر مولی الموحدین علی (ع) :

« العدلُ یضعُ الامورَ مواضعها » (نهج البلاغه، ح ۴۲۹)

عدل چبود وضع اندر موضعش ظلم چبود وضع در ناموضعش (محمد بلخی، ۱۳۳۵: ۵۹۴)

قرار نگرفتن هر چیز در جای خود، همان چیزی است که مانع انسجام و وحدت و شکل گیری یک جامعه سالم و در نتیجه رسیدن به مقصود است و اگر بخت نیز یار شود و چند صباحی جز این باشد دولت مستعجل است که دیری نخواهد پایید.

سعدیا راست روان گنج سعادت بردند راستی کن که به منزل نرود کج رفتار (سعدی، ۱۳۶۲: ۵۹۴)

۲.۲. آفت زبان

۲.۲.۱. پرگویی

بنابراین، زبان آن گاه تمایل به سمت عدل و انصاف و عطف و عشق پیدا نمود، گزیده گو و شیرین طبع می شود و مخاطب را منفعل و مجذوب می کند، اما اگر سخن از میزان خود، معوج و منحرف گشت، نه تنها عشق و تلطیف در سیمای کلام زوده خواهد شد بلکه در حداقل جای آن، یعنی ایفای یک رابطه کلامی عادی هم کم رمق و عاجز خواهد بود. لذا مهم ترین تصویر عجز و ناکارآمدی زبان، زیاده گویی، تکرار سخن و نابجا بودن کلام است. که البته نه تنها برای مستمع تلخ و عقیم است بلکه برای گوینده آن هم، اگر قدری دقت شود سخیف و گیج کننده خواهد بود. در متون مقدس دینی و نیز کلام ادیبان و سخنوران شهیر نیز به این مقوله به زیبایی تام سخن گفته اند؛ به سنجیده سخن گفتن در مقام صدق و عدل، دعوت و از گزافه گویی و مبطلات زبان بر حذر داشته اند.

در متون ادبی و فرهنگ گذشته ما پرگویی، زایل کننده عقل و سکوت به موقع، سبب آرامش روان و پرورش فکر معرفی شده است. پرحرفی، نشانه کم خردی فرد است و گاهی خود شخص نیز از بیان نابجا و بیش از حد در گفتار خود به رنج و پشیمانی می افتد.

صائب تبریزی، بارها در دیوان خود، خاموشی و کم گویی را ستوده است. از نظر صائب، اگر شخصی بخواهد بزرگی عقل خویش را در جمعی حفظ کند، سخن را کم کند تا به وسیله این موازنه، از صفت کم خردی در امان بماند:

شکوه عقل را بسیاری گفتار کم سازد دو لب را در نظرها خامشی تیغ دو دم سازد

به عقیده این شاعر بزرگ، خاموشی، بهترین پاسخ ابلهان و هرزه گویان است، چنان که خود می گوید:

خاموشی خوب می گوید جواب هرزه گویان را نسیم بی ادب را غنچه ای تصویر می سازد

سینه ها را خامشی گنجینه گوهر کند یاد دارم از صدف این نکته سربسته را

آن کس که به قرآن و خبر زو نرهی آن است جوابش که جوابش ندهی

(نشریه طوبی، ۱۳۸۵: ش ۱۵)

سعدی زیبا کلام نیز این گونه آورده است:

« خاموشی به موقع و رهایی از سرزنش دیگران. »

سعدی در گلستان، خاموشی بجا را عامل دور شدن از سرزنش دیگران می داند و در این باره چنین حکایت می کند: « بازرگانی در تجارت هزار دینار زیان دید و به پسر خود سفارش کرد که این موضوع را با کسی در میان نگذارد. وقتی

فرزند سبب را پرسید، بازرگان مصلحت این کار را این گونه عنوان کرد که بیان کردن این ضرر، سبب دو برابر شدن غم و اندوه می شود: یکی به دلیل از دست رفتن سرمایه و دیگری به سبب سرزنش همسایه. «

مگویی اندوه خویش با دشمنان که لاحول گویند شادی کنان (همان)

۲،۲،۲. تکرار سخن

سعدی در این باره می گوید:

« رعایت فصاحت و پرهیز از تکرار سخن. »

یکی از آداب سخن گفتن در ادب فارسی، پرهیز از تکرار سخن است. سعدی در گلستان آورده است: « سبحان بن وائل، فردی بود بی همتا در خوش سخنی و نیک گفتاری و دلیل آن، این بود که اگر یک سال برای مردم سخن می گفت، یک کلمه را دوبار بر زبان نمی آورد و اگر باز می خواست همان کلمه را به زبان بیاورد، کلمه ای هم معنی آن می گفت، نه خود آن واژه را. »

سخن گرچه دل‌بند و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یک بار گفتم مگو باز پس که حلوا چو یک بار خوردند، بس

پرهیز از تکرار در سخن در مواقع غیر ضروری و تنوع در سخن در صورت تکرار، موجب فصاحت و زیبایی سخن است.

گاهی با صبرپیشگی در پرسیدن، خودمان می توانیم به پاسخ برخی مسائل برسیم. حکایت است: « روزی لقمان حکیم نزد داوود (ع) رفت. در حالی که او به ساختن زره مشغول بود و لقمان تا آن زمان زره ندیده بود. از دیدن آن تعجب کرد و خواست از داوود (ع) سؤال کند که چه چیزی می سازد، ولی بهره مندی او از حکمت موجب شد که چیزی نپرسد و منتظر بماند تا ساخت زره تمام شد. داوود برخاست و آن را بر تن کرد و گفت: زره لباس خوبی برای جنگ

است در این وقت لقمان گفت: سکوت حکمت است و کسی هم که به آن عمل کند، کم است. »

سخن دان پرورده پیر کهن بیندیشد، آن گه بگوید سخن

مزن بی تأمل به گفتار دم نکوگوی، اگر دیرگویی چه غم

سعدی چه نیکو گفته است:

« اگر گاهی در پرسیدن شتاب نکنیم، پاسخ خود را به مرور زمان خواهیم یافت. » (همان)

۲،۲،۳. پرهیز از سخن نابجا

بسا دشمنی ها و کینه ها که با سخنی نابجا شکل می گیرند و با سکوتی به موقع یا سخنی منطقی برطرف می شوند. گاه نیز ریشه برخی اختلاف های عمیق، گفتاری ناروا و خاستگاه روابط اجتماعی ناشایست، سخنی باطل است: مولوی می گوید:

نکته ای کان جست ناگه از زبان
وانگردد از ره آن تیر ای پسر
هم چو تیری دان که جست از آسمان
بند باید کرد سیلی را ز سر
چون گذشت از سر، جهانی را گرفت
گر جهان ویران کند، نبود شگفت

بنابراین، با کنترل زبان و پرهیز از سخن نابجا می توان راه بسیاری از دشمنی ها و اختلاف ها را سد کرد. و از دیگر سو، به زمینه احترام به دیگران را فراهم می سازد. چرا که هیچ کس از این که میان کلام او دیگری سخن بگوید، خرسند نمی شود و این کار را بی ادب و بی نزاکت می داند. پس شایسته است آن چه برای خود نمی پسندیم، برای دیگران نیز نپسندیم و بدون ضرورت، گفتار کسی را قطع نکنیم.

سخن را سرست ای خردمند و بن میاور سخن در میان سخن
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش نگوید سخن تا نبیند خموش (همان)

در تتمه بحث، سخن خود را با ذکر احادیثی پر نغز از امامان معصوم (علیهم السلام) به پایان می برم:
امام العارفین (ع) در باره اهمیت سخن فرمودند: « قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا اللَّاتِي هِيَ أَحْسَنُ. - به بندگانم بگو، آن چه را بهتر است بگویند. » (اسراء، ۵۳)، در جایی دیگر فرمودند: « فَكَّرْتُمْ تَكَلَّمُ تَسْلِمٍ مِنَ الزَّلَلِ. - تفکر کن و آن گاه سخن بگو تا از لغزشها مصون باشی. » (نیلی پور، ۱۳۸۵: ۵۷۱)، و نیز فرمودند: « آيَةُ الْبَلَاغَةِ قَلْبٌ عَقُولٌ وَ لِسَانٌ قَائِلٌ - نشانه بلاغت قلبی اندیشمند و زبانی گویا است. » (همان)، ایضاً اشاره فرمودند: (خیر القول ما نفع - بهترین سخن، سخن نافع است.) (همان، ۵۷۲)

امام علی (ع) نیز بیان سخن را حاکی از درجه عقل می دانند و می فرمایند: « بپرهیزید از این که در چیزی سخن بگویند که راه آن را نمی دانی و از حقیقتش آگاهی نداری، چه بسا که گفته ات بر درجه ای عقلت دلالت دارد و عبارتی را که می گویی، بر معرفت و آگاهی ات دلالت می کند. » (آمدی، ۱۳۶۱، ۲۱۰)

یکی از مشکلات دیگری که سخنان بدون مطالعه و علم کافی در بردارد این است که مدیر و خطیب، نزد عوام به عنوان یک فرد بی علم معرفی می شود، به عنوان مثال اگر خطیب و یا مدیری فقط یک نکته غیر علمی در سخنانش باشد، همین نکته کوتاه باعث می شود در نظر مخاطب تمام صحبت های علمی او نیز غیر علمی به نظر برسد. « لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ فَتُتَّهَمَ بِإِخْبَارِكَ بِمَا مَا تَعْلَمُ - درباره چیزی که علم و اطلاع نداری سخن مگو، زیرا این کار موجب می شود که درسایر گفته های متهم شوی و شنودگان در صحت و اصالت دیگر سخنانت که از روی علم گفته ای شک وتردید کنند. » (آمدی، ۱۳۶۶: ۲۱۰)، امام صادق (ع) نیز می فرمایند: « الْعَالِمُ لَا يَتَكَلَّمُ بِالْفُضُولِ - فرد دانشمند و عالم گفتار اضافی و غیر سودمند ندارد. » (طوسی، ۱۳۷۹: ۳۲۰)، البته این ها به این معنا نیست که خطیب کلمات خود را به صورت سنگین و علمی بیان کند، بلکه باید نکته ها و صحبت های علمی باشد، نه نوع کلمات. و نباید فراموش کنیم که اگر خطیب از کلمات مغلق استفاده کند، تنها مخاطب را از بحث دور ساخته است. بنابراین، یکی از

مهم‌ترین اصل‌های روابط مدیریتی با زیردستان و افراد سازمان، داشتن کلامی نافذ و بدون تکلف و زیبا سخن گفتن است که مدیر آن را در کنار گفته های علمی خود می باست جای دهد.

۳. نتیجه گیری

زبان، چون اجزای دیگر انسان، امانتی است الهی که می بایست افراد بشر به درستی و انضباط خاص آن را در محاورات و مکالمات اجتماعی خود به کار بندند تا ضمن رفع نیازهای مادی و روحی روانی خویش، سطح مناسبات و عواطف انسانی خود را در امورات گوناگون با هم‌نوعان و البته به شکل منطقی انتظام بخشند. در راستای اهمیت این موضوع است که آیات و روایات اسلامی و نیز بیان بلیغ و شیوای ادیبان و متمسکین به متون دینی به زیبایی تام و تمام واقعی نهاده و زبان و کلام انسان را عنصری مهم که برگرفته از قدرت نطق و عقل اوست دانسته اند. آن چه در این جا مهم به نظر می رسد این است که مدیران جامعه در سطوح مختلف مدیریتی به منظور اشاعه فرهنگ سالم و پیشبرد همه جانبه اهداف سازمان ها و مؤسسات (اعم از بخش های دولتی و خصوصی) ضمن مهار نمودن کلام خویش از هرگونه اباطیل و شوائب زشت و سخیف که منجر به تنزل امور و کاهش اعتماد مخاطبان می شود تلاش نمایند سبک و سیاق سخن خود را با پندها و توصیه های دین مقدس اسلام و نیز دانشمندان و اصحاب سخن که عمری در دریای معارف الهی غوطه خورده اند، منطبق و ضابطه مند نمایند. و از طرفی از سوء کلام و اطاله آن بپرهیزند تا به مطلوب حقیقی که همان کسب رضای حق تعالی، رضایتمندی قاطبه جامعه و قوت بخشی فرآیند رو به رشد عرصه های مدیریتی که منجر به پویایی و بالندگی قابل وصف می شود اهتمام و ایفای نقش نمایند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- امام علی (ع)، (۱۳۵۱ هـ ش)، **نهج البلاغه**، ترجمه: سید علینقی فیض الاسلام، تهران، سپهر
- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۶)، **أمالی شیخ صدوق**، ترجمه: محمدباقر کمره ای، تهران، انتشارات کتابچی
- آمدی تمیمی، عبدالواحدبن، (۱۳۶۶)، **تصنیف غرر الحکم و دررالکلم**، محقق: مصطفی درایتی، قم، مرکز النشر التبوع لمکتب الاعلام الاسلامی
- سعدی شیرازی، مصلح الدین، (۱۳۶۲)، **کلیات سعدی** - بوستان، به کوشش: محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر
- سعدی شیرازی، مصلح الدین، (۱۳۸۶)، **گلستان**، به کوشش: محمد عالمگیر تهرانی، تهران، نشر محمد (ص)
- سیاسی، علی اکبر، (۱۳۱۷)، **روان شناسی از لحاظ تربیت**، چاپ دوم، تهران، نشر اختران
- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۶۱)، **گلشن راز**، به کوشش: صابر کرمانی، تهران، طهوری
- صالح رامسری، لیما، (۱۳۶۰)، **برگزیده اشعار رودکی**، تهران، امیرکبیر
- صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱ م)، **الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه**، الطبعة الثالثه، بیروت، داراحیاء التراث العربی
- طوسی، علی بن حسن، (۱۳۷۹)، **مشکاه الانوار فی غرر الاخبار**، ترجمه: عبدالله محمدی، قم، نشر دارالثقلین
- طوسی، خواجه نظام الملک، (۱۳۴۴)، **سیاست نامه**، به کوشش: مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، طهوری
- فاریابی، ظهیرالدین، (۱۳۹۷)، **دیوان ظهیرفاریابی**، چاپ مطبعه نولکشور
- فرخی سیستانی، (۱۳۵۵)، **دیوان فرخی سیستانی**، تهران، چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی
- محمد بلخی، مولانا جلال‌الدین، (۱۳۳۵)، **مثنوی معنوی**، دفتر اول، ترجمه: سید حسن میرخانی، دفتر ششم
- مجله طوبی، (۱۳۸۵)، **آداب سخن از دیدگاه صائب، سعدی و مولان**، شماره ۱۵
- نظامی گنجوی، (۱۳۶۲)، **مخزن الاسرار**، ترجمه: زرین معین فر، تهران، نشر معین
- نیلی پور، مهدی، (۱۳۸۵)، **بهشت اخلاق**، چاپ دوم، نشر مؤسسه حضرت ولی عصر (عج)